

جایگاه برنامه هسته‌ای ایران در دکترین امنیتی رژیم صهیونیستی

حمید نیکو^۱

دانشجوی دکترای روابط بین الملل دانشگاه رور - بوخوم آلمان

مرتضی سویلمی

دانشجوی کارشناسی ارشد روابط بین الملل، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

(تاریخ دریافت ۹۶/۲/۲۱ - تاریخ تصویب ۹۶/۳/۳۰)

چکیده

مسأله ایران و رژیم صهیونیستی در چهارچوب بازی حاصل جمع صفر قابل تبیین است. به این معنا که وجود این رژیم برای ج. ا. ایران غیر قابل تحمل است و از طرف دیگر رژیم صهیونیستی، ج. ا. ایران را به دلیل بهره‌مندی از قدرت موشکی و برنامه هسته‌ای و نفوذ چشمگیر در جهان اسلام، تهدیدی وجودی برای خود می‌داند. به همین دلیل، در سطوح مختلف علیه منافع منطقه‌ای و بین‌المللی ج. ا. ایران اقدام کرده است. در این مسیر، این رژیم از پتانسیل‌ها و ظرفیت‌های راهبردی غرب از جمله آمریکا بهره لازم را می‌برد. در این راستا، ایجاد فشار برای جلوگیری از پیشرفت برنامه هسته‌ای ایران راهبرد امنیتی این رژیم به شمار می‌رود.

از سوی دیگر، پس از توافق هسته‌ای «برجام»، این نوید داده می‌شد که تحریم‌های نفتی و مالی ایران در ازای محدودیت‌هایی بر غنی‌سازی هسته‌ای از بین خواهد رفت. این توافق همچنین نشانگر تثبیت ایران به مثابه قدرت هژمون منطقه مطرح می‌گردد؛ مسئله‌ای که به نظر می‌رسید آمریکا آن را پذیرفته بود. اما بنیامین نتانیاهو، نخست‌وزیر اسرائیل، ایران مجهز به سلاح هسته‌ای را بدترین پیامد ممکن در وضعیت حاضر دانست و به همین ترتیب دولت‌های عرب حاشیه خلیج فارس احساس کردند که از توافق کنار گذاشته شده‌اند. این مقاله به بررسی جایگاه برنامه هسته‌ای ایران در دکترین امنیتی رژیم صهیونیستی می‌پردازد.

واژه‌های کلیدی: ایران، برنامه هسته‌ای، دکترین امنیتی، رژیم صهیونیستی، برجام.

Email: hamid.nikoo@gmail.com

^۱ نویسنده مسئول

فصلنامه مطالعات روابط بین الملل، سال دهم، شماره ۳۷، بهار ۱۳۹۶، صص. ۱۳۷-۱۷۱.

مقدمه

پس از انقلاب اسلامی ایران، رژیم صهیونیستی همواره به جمهوری اسلامی به ویژه توانمندی‌های نظامی و برنامه صلح‌آمیز هسته‌ای آن به دیده تهدید نگریسته و آن را چالشی جدی علیه امنیت ملی خود تلقی کرده است. این رژیم به دلیل احساس ناامنی از بدو تشکیل، تمام توان داخلی و خارجی خود را در راستای تأمین امنیت کوتاه‌مدت و بلندمدت خود صرف کرده است. در این راستا، به دلیل نقش‌آفرینی جمهوری اسلامی ایران به عنوان محور مقاومت و هویت‌بخش به جنبش‌های اسلامی و رهبری جبهه اسلامی ضداسرائیلی در منطقه و جهان اسلام، بسیاری از معادلات رژیم صهیونیستی بر هم خورده است.

عدم مشروعیت منطقه‌ای، موقعیت ژئوپلیتیک نامطلوب (به دلیل فقدان عمق راهبردی و محاصره جغرافیایی و وسعت اندک)، حساسیت و ضعف جمعیتی اسرائیل در برابر حملات و تلفات انسانی از جمله مسائل مطرح در دکترین امنیت ملی رژیم صهیونیستی است. این رژیم در چهارچوب واقعیت‌های منطقه‌ای و وجود تهدیدات بالفعل و بالقوه، تضمین امنیت و بقای خود و مقابله با تهدیدات امنیتی را در صدر اولویت‌های خود قرار داده است. از این رو، از اشغالگری، حملات پیشگیرانه و پیشدستانه به عنوان ضامن حیات و دوام خود استفاده کرده است؛ به ویژه آنکه احساس ناامنی مبنای شکل‌گیری دکترین امنیت ملی این رژیم بوده است. به طوری که رژیم صهیونیستی با اتخاذ راهبردهای نظامی و اطلاعاتی تلاش کرده است امنیت نظامی را در کالبد راهبرد امنیت ملی خود بگنجاند. رهبران این رژیم از زمان تأسیس اسرائیل همواره احساس می‌کردند به دلیل تمایل کشورهای عربی به نابودی اسرائیل، این رژیم با خطر نابودی رو به روست؛ بنابراین، به این نتیجه رسیدند که قدرت نظامی ضامن بقای اسرائیل است و باید بر توانمندی‌های نظامی بیافزایند و به قدرتی هسته‌ای بدل شوند. در این راستا، اسرائیل ظهور قدرت‌های هسته‌ای جدید در منطقه را نیز تهدیدی جدی علیه خود می‌دید؛ به طوری که در سال ۱۹۸۱ این رژیم با حمله هوایی علیه تأسیسات هسته‌ای عراق برای مدتی برنامه هسته‌ای این کشور را متوقف کرد. برنامه صلح‌آمیز هسته‌ای ایران نیز در زمان این حمله، بدون پیشرفت متوقف باقی مانده بود و

بنابراین از نظر اسرائیل تهدیدی فوری به شمار نمی‌رفت. در دهه ۱۹۹۰ (به عنوان دوره پس از جنگ ایران و عراق) که ایران تقویت توانمندی‌های نظامی و ادامه برنامه هسته‌ای خود را آغاز کرده بود، طراحان امنیتی اسرائیل در ارزیابی خطرات و چالش‌های امنیتی محیط خاورمیانه بر دیدگاهی تأکید می‌کردند که مطابق آن دو حلقه هم‌مرکز پیرامون رژیم صهیونیستی را فراگرفته بودند. حلقه اول؛ شامل کشورهای همسایه و دارای مرز مشترک با اسرائیل بود و حلقه دوم؛ به کشورهای دورتر از مرزهای اسرائیل گفته می‌شد که ایران بخشی از این حلقه به شمار می‌رفت. از ویژگی‌های دهه ۱۹۹۰ کاهش تهدید کشورهای حلقه اول و افزایش جدی نگرانی‌های اسرائیل از چالش‌های امنیتی حلقه دوم بود. در این حلقه، عراق در سال ۱۹۹۰ (همزمان با تصرف کویت توسط رژیم عراق) علاوه بر حمله موشکی به اسرائیل، این رژیم را به استفاده از تسلیحات شیمیایی و سوزاندن نیمی از آن تهدید کرد که شکست ارتش عراق در سال ۱۹۹۱ توسط نیروهای ائتلاف به رهبری امریکا، پیامدهای امنیتی مثبتی برای اسرائیل حاصل شد. جمهوری اسلامی ایران به عنوان یکی دیگر از کشورهای حلقه دوم، از آغاز با نقش‌آفرینی به عنوان محور مقاومت اسلامی-ضد صهیونیستی و حمایت از گروه‌های جهادی مانند حماس و حزب‌الله، بخشی از قدرت خود را نشان داد و سیاست خارجی عملگرایانه‌ای را در پیش گرفت؛ به علاوه، در اواخر دهه ۱۹۹۰ از نظر صهیونیست‌ها توانمندی‌های موشکی (که اسرائیل را در تیررس دارد) و برنامه صلح‌آمیز هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران تهدیدی جدی و تازه به شمار می‌رفت.

به طور کلی، از نظر سران رژیم صهیونیستی، ایران هسته‌ای تهدیدی وجودی علیه این رژیم به شمار می‌رود. آنها دیپلماسی و تحریم‌های اقتصادی را محکوم به شکست می‌دانند و حمله نظامی علیه تأسیسات هسته‌ای ایران را گزینه‌ای مطلوب تلقی می‌کنند و حتی در صورت خودداری امریکا از اقدام نظامی علیه ایران، مطابق دکترین راهبردی خود حمله یک جانبه علیه ایران را جزو گزینه‌های خود قرار داده‌اند.

در این مقاله برای بررسی امنیت اسرائیل، ابتدا رویکردی نظری طرح می‌شود و دکترین امنیت ملی اسرائیل و رویکرد امنیتی جمهوری اسلامی ایران و رژیم صهیونیستی به یکدیگر

تبیین و تشریح می‌شود. در عین حال، این مقاله در پی پاسخ به این پرسش است که آیا آن چنان که رژیم صهیونیستی اعلام کرده به حمله نظامی علیه تأسیسات هسته‌ای ایران دست خواهد زد یا خیر؟ در پاسخ می‌توان این فرضیه را مطرح نمود که تمام عوامل و شرایط داخلی رژیم صهیونیستی و نیز واقعیت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی نشان می‌دهد این رژیم قادر به حمله علیه تأسیسات هسته‌ای ایران نیست و بیشتر رفتارهای سیاسی رژیم صهیونیستی در این زمینه، ایجاد جنگ روانی و از سویی تحریک امریکا و غرب برای افزایش فشارهای سیاسی، امنیتی و اقتصادی است و در این سیاست به ویژه از طریق لابی خود در امریکا بخشی از اهداف خود را محقق ساخته است.

رویکردی نظری به امنیت رژیم صهیونیستی

مفهوم امنیت، تعریف، موضوع و مرجع آن در رویکردهای نظری متفاوت به اشکال مختلف بررسی شده است. در مباحث امنیتی، تسلط رویکرد واقع‌گرایی در شکل کلاسیک و سپس جدید خود انکارناپذیر است. این تسلط در قالب گفتمان دولت محوری، اهمیت قدرت فیزیکی و قهرآمیز، تأکید بر امنیت دولت و قرار دادن جنگ و صلح در کانون روابط بین‌الملل، تبعیت قواعد حقوق بین‌الملل از خواست قدرت‌های بزرگ و نقش ابزاری سازمان‌های بین‌المللی تجلی یافت. سلطه رویکرد واقع‌گرایی در بررسی‌های امنیتی تا پایان جنگ سرد کمابیش تداوم یافت، اما به تدریج درباره توان این نظریه برای بررسی همه ابعاد امنیت ملی کشورها تردیدهایی جدی به وجود آمد. از جمله رویکردهای نظری جدید می‌توان به «مکتب کپنهاگ» اشاره کرد که نویسندگانی مانند «باری بوزان»، «ال ویور» و «پاپ دو ویلد» آن را ارائه کردند. این مکتب در پی ارائه چهارچوبی نوین برای تحلیل امنیت است. مکتب کپنهاگ از مفهوم «تهدید وجودی» به عنوان مفهومی کانونی برای بررسی‌های امنیتی استفاده می‌کند. این مفهوم، ناظر بر تهدیدهایی است که موجودیت موضوع مورد نظر را به مخاطره می‌اندازد و آن را با خطر اضمحلال، تخریب یا آسیب جدی رو به رو می‌کنند. نظریه پردازان مکتب کپنهاگ بر اساس مفهوم تهدید وجودی، موضوع یا

هدف، مرجع امنیت در بخشهای پنج‌گانه نظامی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و زیست‌محیطی را تعیین می‌کنند.

در بخش نظامی، موجودیت مورد نظر یا تهدید شده غالباً دولت است. دستورکار امنیت نظامی عمدتاً حول توانایی حکومتها برای حفاظت از خودشان در برابر تهدیدهای نظامی داخلی و خارجی دور می‌زند. در بخش سیاسی، از دیر باز، تهدیدهای وجودی بر حسب اصل سازنده و اساسی این بخش یعنی حاکمیت و گاه نیز ایدئولوژی دولت تعریف شده است. هر چیزی که در شناسایی، مشروعیت یا اقتدار حاکمه دولت تردید کند می‌تواند تهدیدی وجودی برای حاکمیت باشد. در بخش اقتصادی، مشخص کردن موجودیت‌های مورد تهدید و تهدیدهای وجودی دشوارتر است. خوب یا بد عمل کردن اقتصاد ملی را نمی‌توان تهدیدی وجودی به شمار آورد، جز در صورتی که بقای مردم کشور در معرض خطر باشد. بخش اجتماعی امنیت با امنیت سیاسی که ناظر بر ثبات سازمانی دولت‌ها، نظام‌های حکمرانی و ایدئولوژی‌های مشروعیت‌بخش به حکومت‌ها و دولت‌هاست ارتباط تنگاتنگی دارد، اما از آن متمایز است. در این بخش، تهدیدها معطوف به هویت و انسجام اجتماعی است. در بخش محیط زیست، طیف موضوعات امنیتی بسیار گسترده است و از اموری نسبتاً ملموس مانند بقای برخی انواع موجودات یا انواع زیستگاه‌ها تا موضوعات نامشخص‌تر و بزرگ‌تری مانند حفظ اقلیم را در بر می‌گیرد (بوزان، ۱۳۸۶: ۸۷-۴۷).

در بررسی تهدیدهای خارجی مربوط به امنیت رژیم صهیونیستی، رویکردهای سنتی مانند واقع‌گرایی به دلیل دیدگاه تک‌بعدی و بی‌توجهی به ویژگی‌های چندلایه داخلی این رژیم نمی‌تواند چندان مفید باشد؛ بنابراین، چهارچوب نظری مکتب کپنهاگ به دلیل داشتن رویکرد چندلایه و جامع به امنیت ملی، مناسب‌تر به نظر می‌رسد. بر اساس تعریف مکتب کپنهاگ از امنیت ملی، امنیت رژیم صهیونیستی را می‌توان در پنج بعد نظامی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی-اجتماعی و زیست‌محیطی بررسی کرد. البته در این رویکرد بعد زیست‌محیطی اهمیت کمتری دارد.

رژیم صهیونیستی در بعد نظامی از سوی گروه‌های مقاومت مورد حمایت ایران احساس ناامنی می‌کند و در واقع در این حوزه از نظر بعد نظامی با تهدید وجودی از سوی ایران رو به روست و در عین حال رژیم صهیونیستی توانمندی‌های موشکی و برنامه هسته‌ای ایران را نیز از این زاویه تهدید وجودی برای امنیت ملی خود می‌داند که مهم‌ترین درجه تهدید علیه این رژیم در این حوزه است.

ج. ا. ایران در بعد سیاسی همواره با حمایت از گروه‌های مقاومت ضدصهیونیستی که موجودیت رژیم صهیونیستی به عنوان یک کشور را نفی می‌کنند، نظام حکومتی و ایدئولوژی مشروعیت‌بخش به این رژیم را با چالش بنیادین رو به رو کرده و رژیم صهیونیستی در این حوزه نیز با تهدید وجودی رو به روست.

رژیم صهیونیستی در بعد اجتماعی یا هویتی با بحران‌های متعددی رو به روست که احساس ناامنی اجتماعی ناشی از تداوم مقاومت گروه‌های ضدصهیونیستی نیز بر گسست اجتماعی و تشدید آن اثرگذار بوده است. بعد امنیت اقتصادی رژیم صهیونیستی نیز که با امنیت در حوزه‌های نظامی، سیاسی، اجتماعی و زیست‌محیطی ارتباط تنگاتنگ دارد، ماهیتی چندلایه برای امنیت ملی رژیم صهیونیستی دارد. به این معنا که چالش‌ها و بحران‌های اقتصادی می‌تواند مانند جنگ و چه بسا فراتر از آن ویران‌گر باشد.

به طور کلی، رژیم صهیونیستی در چهار بعد نظامی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی از سوی ایران و سیاست‌های حمایتی آن در قبال گروه‌های مقاومت ضدصهیونیستی احساس تهدید وجودی می‌کند که بعد نظامی آن اهمیت و جلوه‌گری بیشتری برای این رژیم داشته است که در سال‌های اخیر توانمندی‌های موشکی و برنامه هسته‌ای ایران این احساس را برای رژیم صهیونیستی تقویت کرده است.

دکترین امنیت ملی رژیم صهیونیستی

رژیم صهیونیستی، دکترین امنیت ملی خود را بر این اساس تدوین کرده است که کشورهای عربی (یا غیرعربی مانند ایران) مصمم به نابودی این رژیم هستند و با این باور که اسرائیل در سطح بین‌الملل هیچ متحد قابل اتکایی ندارد، باید با خوداتکایی از موجودیتش

حفاظت کند و به دلیل ضعف جمعیتی، جغرافیایی، اقتصادی و شمار نیروی نظامی خود را ضعیف و مطابق این دکترین امنیتی توان بازدارندگی در برابر حملات احتمالی کشورهای عربی و غیرعربی را ضروری می‌داند (Toukan, 2009: 24). رژیم صهیونیستی بازدارندگی هسته‌ای را نیز ضامن موجودیت خود دانسته و دستیابی احتمالی کشورهای مسلمان عربی یا غیرعربی منطقه به تسلیحات هسته‌ای را نیز تهدیدی مستقیم علیه موجودیت خود می‌داند و جلوگیری از گسترش تسلیحات هسته‌ای در منطقه خاورمیانه را در راهبرد امنیتی خود گنجانده است. در مورد برنامه تسلیحات هسته‌ای خود نیز سیاست ابهام هسته‌ای را در پیش گرفته و هدف آن بر اساس این باور است که با ابهام‌آفرینی «بازدارندگی» مؤثر به وجود بیاورد. بسیاری از رهبران اسرائیل نیز در اظهارات خود سیاست ابهام هسته‌ای را در پیش گرفته‌اند. به طوری که این رژیم هرگز به طور رسمی دارا بودن تسلیحات هسته‌ای را نپذیرفته و پیمان ان.پی.تی را نیز امضاء نکرده است. این باور سران رژیم صهیونیستی به دهه ۱۹۶۰ یعنی زمان دستیابی اسرائیل به بمب هسته‌ای بازمی‌گردد که ساخت آن را واکنشی به تجربه یهودیان طی هولوکاست می‌دانند که مطابق آن به هیچ دشمن منطقه‌ای نباید اجازه داده شود به برابری هسته‌ای با کشور تازه تأسیس یهودی و همواره تحت محاصره دست یابد.

اسرائیل به عنوان موجودیتی که بر پایه اشغالگری و جنگ شکل گرفته، بسیار احساس ناامنی و تهدید می‌کند؛ بنابراین، امنیت ملی را همواره در صدر اولویت‌های سیاست خارجی و امنیتی خود قرار داده و در مقاطع مختلف راهبردهای متفاوتی برای تحقق آن تدوین و اجرا کرده است. تغییرات تفکر راهبردی اسرائیل در دو مرحله قابل تمیز است: مرحله نخست، تا سال ۱۹۷۹ ادامه داشت که تا آن هنگام راهبرد امنیتی سنتی اسرائیل به منظور مقابله با چالش‌های امنیتی به کار گرفته می‌شد. مرحله دوم، در دهه ۱۹۸۰ (پس از امضای توافق‌نامه کمپ دیوید در اواخر ۱۹۷۸ بین مناخیم بگین، نخست وزیر اسرائیل و انور سادات، رئیس جمهور مصر و نیز به دلیل وقوع انقلاب اسلامی در ایران) با فاصله‌گیری این رژیم از تفکر راهبردی گذشته آغاز شد و تغییرات جدی در دکترین امنیتی ملی اسرائیل در

اوایل دهه ۱۹۸۰ با تهاجم اسرائیل به لبنان صورت گرفت. منطق این جنگ پیشگیری یا بازدارندگی نبود و بیشتر به منظور دستیابی به اهداف سیاسی و تأیید شفاف‌ترین جنگی کلاوزویتس یعنی تداوم دیپلماسی از طریق جنگ بود (Mikaelian, 2010, 76). در واقع، در این دوره جدی‌ترین چالش رژیم صهیونیستی مقاومت گروه‌های اسلامی غیردولتی بود و تهدید علیه بقای این رژیم وجود نداشت. از اوایل دهه ۱۹۹۰ (به دلیل وقوع جنگ اول خلیج فارس و اقدام عراق در حمله موشکی به اسرائیل) تلاش‌های بسیاری برای بازنگری در مفهوم امنیتی شد، اما تغییرات جدی در راهبردی امنیتی رژیم صهیونیستی به وجود نیامد. آخرین تلاش‌ها برای تغییر راهبرد امنیتی اسرائیل پس از یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱، جنگ ۲۰۰۳ عراق و به ویژه پس از ناکامی رژیم صهیونیستی در جنگ سی و سی روزه در سال ۲۰۰۶ صورت گرفت. به طوری که پس از ناکامی این رژیم، کمیته‌ای به ریاست دان مریدور با بررسی جنگ سی و سه روزه بازنگری عمیق در امنیت ملی اسرائیل را در قالب گزارش راهبردی ارائه کرد (Shabtai, 2010, 45).

رژیم صهیونیستی در چهارچوب دکترین امنیتی خود، سیاست هسته‌ای را نیز گنجانده است و مطابق آن استفاده از تسلیحات هسته‌ای در صورت به خطر افتادن موجودیت خود را ضروری می‌داند. در این راستا، سران رژیم صهیونیستی برنامه هسته‌ای ایران را غیرصلح‌آمیز می‌دانند و همواره با اشاره به صحبت‌های آقای محمود احمدی‌نژاد مبنی بر «محو شدن اسرائیل از نقشه جغرافیا» و توانمندی‌های موشکی ایران (که اسرائیل را در تیرس دارند) تلاش کرده‌اند برنامه صلح‌آمیز هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران را نیز در راستای اهداف نظامی و در نتیجه تحقق حذف اسرائیل از نقشه جغرافیا جلوه دهد. از نگاه صهیونیست‌ها که مبنای شکل‌گیری دکترین امنیتی خود را بقای اسرائیل می‌دانند، این موضع‌گیری‌ها به معنای داشتن نیت عملی برای تحقق این هدف است و با چنین دستاویزی تهدیدهای ایران را برابر با نابودی و پایان موجودیت خود می‌داند و بنابراین علاوه بر تلاش برای ترغیب جامعه بین‌الملل به تحریم اقتصادی، نظامی و دیپلماتیک ایران، همواره تهدید به حملات پیشدستانه علیه تأسیسات هسته‌ای آن کرده‌اند.

آسیب پذیری های امنیتی رژیم صهیونیستی

ییگال آلون عوامل اصلی شکل دهنده دکترین نظامی رژیم صهیونیستی را در دو عامل مهم متمرکز می داند: ۱- وجود دولت کوچک رژیم صهیونیستی، ۲- آسیب پذیری های ژئواستراتژیک.

رژیم صهیونیستی به علت جمعیت محدود، مرزهای غیر قابل دفاع و منابع طبیعی کم و عدم عمق استراتژیک، دکترین نظامی پیشرفته‌ای را طرح ریزی کرد (Civcik, 2004 : 20-21). بن گورین مؤسس دولت رژیم صهیونیستی از اتخاذ سیاست و دکترین نظامی که براساس آن نیروهای مسلح ارتش تشکیل شد، چند هدف را دنبال می کرد. وی ابتدا کلیه نیروهای شبه نظامی صهیونیست را مشخص و آنان را در ارتش رژیم صهیونیستی ادغام نمود. همچنین به منظور حفظ آمادگی نظامی و ذوب گروههای یهودی مهاجر که از سراسر جهان به رژیم صهیونیستی می آمدند در کوره جامعه یکپارچه رژیم صهیونیستی، خدمت سربازی را اجباری نمود. وی با استفاده از اوضاع بین المللی و حمایت های غرب در دوران جنگ سرد تلاش نمود تا با هدف ایجاد بازدارندگی بر ضد دشمنان عرب خود و دنبال کردن دکترین تهاجمی، دو وزارتخانه متعارف و غیر متعارف را پایه گذاری کند (Fildman, 1997 : 69). به عبارتی دیگر، دیوید بن گورین می خواست توانایی رژیم صهیونیستی به حدی برسد که اعراب قانع شوند که نمی توانند رژیم صهیونیستی را از نظر نظامی شکست دهند و تنها گزینه آنها راه حل سیاسی از طریق مذاکره است.

به رغم تحقق انتظارات بن گورین و اقدام برخی از کشورهای عربی از جمله مصر به امضای پیمان صلح با رژیم صهیونیستی، پایه های صلح همچنان سست و متزلزل بوده و عادی سازی، آنگونه که مورد نظر رژیم صهیونیستی بوده تحقق نیافته است و همچنان فضای تیره و تار و شبخ جنگ در این منطقه بی ثبات دیده می شود (مؤسسه مطالعات فلسطین، ۱۳۸۵ : ۱۶۳). رژیم صهیونیستی با وجود اینکه با حمایت قدرت های بزرگ در منطقه خاورمیانه در زمینه اقتصادی و نظامی به سطح بالایی از پیشرفت رسیده است ولی همواره با آسیب ها و خطرات جدی امنیتی مواجه است. در این بخش برای درک بهتر از

شرایط و موقعیت رژیم صهیونیستی در منطقه متغیر خاورمیانه، مهمترین چالش‌ها و آسیب پذیری‌های رژیم صهیونیستی را مورد تحلیل و بررسی قرار می‌دهیم.

آسیب پذیری‌های رژیم صهیونیستی به دلیل محدودیت جغرافیایی

وسعت کم، شکل نامناسب و موقعیت خطرپذیر به دلیل محصور بودن در میان کشورهای دشمن شرایطی رافراهم آورده که رژیم صهیونیستی را به شدت آسیب پذیر کرده است. این آسیب پذیری‌ها از جهات زیر قابل بررسی می‌باشد:

۱. فقدان عمق استراتژیک در مقابل حملات غافلگیرکننده

امنیت ملی رژیم صهیونیستی تحت تأثیر منفی عامل جغرافیای سیاسی قرار گرفته است، فقدان عمق استراتژیک قابل قبول برای رژیم صهیونیستی به عنوان یک آسیب‌پذیری استراتژیک مطرح است. بدین منظور فقدان عمق استراتژیک مؤثرترین عامل تشکیل دهنده اصول دکترین نظامی رژیم صهیونیستی به شمار آمده و مهمترین نگرانی امنیتی این رژیم را شامل می‌شود (Civcik, 2012: 27). وسعت کم و شرایط ژئواستراتژیکی نامناسب ضمن آنکه حمله سریع و اشغال رژیم صهیونیستی (سرزمین‌های اشغالی) را در اختیار همسایگان قرار می‌دهد، آن را در برابر حملات غافلگیرانه و سریع غیر قابل دفاع می‌سازد. این امر از آنجا ناشی می‌شود که فاصله بین مرزی که رژیم صهیونیستی را از دشمنان عربی جدا می‌کند، تا مراکز اصلی رژیم صهیونیستی بسیار کم است. مراکز حیاتی رژیم صهیونیستی را مثلث بیت المقدس، حیفا و تل‌آویو تشکیل می‌دهد (به عنوان هارتلند رژیم صهیونیستی شناخته می‌شود) که در تیررس حملات مرزی کشورهای عربی قرار دارند و همیشه خطرات بالقوه‌ای را در خود جای داده‌اند. این آسیب‌پذیری عامل مهم وابستگی رژیم صهیونیستی به دکترین نظامی است به نحوی که این رژیم بیشتر بودجه خود را صرف امور نظامی و دفاعی کرده است. حتی وقتی که اسرائیل در سال ۱۹۶۷ با اشغال کرانه باختری، غزه، جولان و سینا تا حدی موقعیت خود را بهبود بخشید و به عمق استراتژیک خود افزود چندان نتوانست این ضعف اساسی را جبران کند؛ چرا که حتی در این صورت هم فاصله مرز کشورهای عرب تا مراکز حساس و شهرهای مهم رژیم

صهیونیستی بسیار اندک بود، چنانچه فاصله مرز اردن و سوریه تا این مراکز حدود ۴۰ کیلومتر بود. علاوه بر این هواپیماهای کشور سوریه، مصر و اردن به دلیل عرض کم رژیم صهیونیستی می‌توانستند به سرعت و در مدت کمتر از ۱۰ دقیقه شهرهای مهم آن را هدف موشکی قرار دهند (قاسمی، ۱۳۸۰: ۶۷).

۲- ناتوانی در سازماندهی و بازسازی برای دفاع و مقابله با نیروهای دشمن

وسعت کم و شکل نامناسب رژیم صهیونیستی باعث شده تا این رژیم از داشتن عمق استراتژیک در درون سرزمین اشغالی محروم باشد. کشورهای وسیع و دارای عمق استراتژیک این امکان را دارند که پس از حمله غافلگیرانه و دریافت ضربه اول در بخش دیگری از خاک خود نیروهای خود را جمع‌آوری کند و به بازسازی آن برای مقابله با دشمن بپردازد. رژیم صهیونیستی که فاقد یک عمق استراتژیک مناسب است از این امکان محروم است؛ لذا اگر به سرعت بخش‌هایی از خاکش اشغال شود توان جمع‌آوری نیروها و بازسازی آنها در مناطق دیگر را ندارد. بدین خاطر است که رژیم صهیونیستی در استراتژی دفاعی خود همیشه بر اصل انتقال میدان جنگ به خاک دشمن تأکید می‌کند (Wurmser, 1991: 44).

آسیب پذیری رژیم صهیونیستی بدلیل در تیررس بودن مراکز جمعیتی و

اقتصادی آن

فاصله کم بین این رژیم و دشمنانش (کشورهای عرب و گروه‌های مبارز فلسطینی و لبنانی) باعث شده است تا دولت یهودی همواره در تیررس حملات غافلگیرانه قرار داشته باشد. در تیررس بودن مراکز حساس در وقوع یک جنگ، این رژیم را بشدت آسیب پذیر می‌سازد. حتی اگر حمله‌ای همه جانبه نظامی نیز صورت نگیرد این امکان برای دشمنان رژیم صهیونیستی وجود دارد که مراکز حساس رژیم صهیونیستی را هدف قرار دهند. این حملات ضمن آنکه می‌تواند آسیب‌های جدی را بر اقتصاد اسرائیل وارد سازد می‌تواند با ناامن کردن دولت یهودی زندگی عادی و روزانه شهروندان آن را مختل نمایند.

ماهیت تصنعی و تحمیلی و مشکل انطباق با محیط

ویژگی‌های تصنعی و تحمیلی بودن، رژیم صهیونیستی را به عضو غیرعادی و ناسازگار با دیگر کشورهای منطقه و مجموعه دولت‌هایی که در یک منطقه و در کنار هم به سر می‌برند، تبدیل کرده است. از این رو رژیم صهیونیستی نمی‌تواند خود را با محیطی که در آن به سر می‌برند منطبق سازد و به عضو سازگار با سایر اعضاء و اجزای نظام منطقه‌ای تبدیل شود. اگر ویژگی‌های تصنعی و تحمیلی از درون موجب ضعف همبستگی و انسجام درونی بین اجزای سازنده دولت رژیم صهیونیستی شده، این ویژگی در بیرون موجب عدم سازگاری آن با دیگر دولت‌های منطقه گردیده است. نتیجه این وضعیت؛ چالش دائمی بین این رژیم با همسایگان و دولت‌های منطقه بود. چالشی که در آن رژیم صهیونیستی عمدتاً تنها بوده و در انزوا قرار داشته، و همواره تلاش شده تا با آن به عنوان عضو ناهماهنگ و غیر منطبق با محیط و منافع مجموعه دولت‌های منطقه مقابله شود. چنین وضعیتی در تمام دوران حیات رژیم صهیونیستی تغییر نکرده، بلکه ادامه یافته است. نتیجه این وضعیت تداوم حالت منازعه و بی اثر شدن استراتژی صلح برای ایجاد آشتی بین رژیم صهیونیستی و کشورهای منطقه بوده و شرایط لازم را برای دستیابی رژیم صهیونیستی به امنیت و صلح در منطقه را منتفی می‌کند (قاسمی، ۱۳۸۰: ۲۷۰).

ضعف سیاست بازدارندگی رژیم صهیونیستی

رژیم صهیونیستی از آغاز شکل‌گیری تلاش کرده است تا سیاست بازدارندگی را بر کشورهای عربی تحمیل نماید. تا آنان را از تهدید نظامی یا مسلح شدن فعال باز دارد. زیرا این خود به کشورهای عربی امکان می‌دهد که در آینده رژیم صهیونیستی را مورد تهدید قرار دهند. قابلیت توان بازدارندگی مؤثر همواره برای رژیم صهیونیستی مسئله بسیار اساسی بوده، حتی می‌توان از آن به عنوان سنگ بنای دکترین دفاعی رژیم صهیونیستی یاد کرد (Levant, 2001: 1). رهبران صهیونیستی از جمله بن‌گورین، اولین نخست وزیر آن کشور در اجرای این سیاست تلاش کردند ولی این سیاست چندان هم کارساز نبوده و رژیم صهیونیستی همواره در اجرای سیاست بازدارندگی با چالش‌های مهمی روبه‌رو است. در ذیل مهمترین چالش‌های رژیم صهیونیستی را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

تجهیز کشورهای خاورمیانه به انواع سلاح‌ها

بسیاری از کشورهای خاورمیانه مجهز به انواع موشک‌ها از جمله موشک‌های بالستیک هستند. ایران، عراق، سوریه، پادشاهی عربستان، یمن، مصر، لیبی و امارات از جمله کشورهای هستند که مجهز به موشک‌های بالستیک هستند (Balance & Lennox, 1999: 60). رژیم صهیونیستی خود را از جانب کشورهای که آنان را کشورهای حلقه دوم می‌نامد و با آن هم مرز نیستند در خطر موشک‌های بالستیک می‌بیند و به طور مشخص از جانب ایران، عراق (پیش از اشغال آمریکا در مارس ۲۰۰۳) و لیبی احساس خطر می‌کند. رژیم صهیونیستی، همچنین خود را در خطر موشکی سوریه می‌بیند ولی آنچنان از سوی سایر کشورهای عربی دارای موشک بالستیک مانند مصر، عربستان سعودی، یمن و امارات متحده عربی احساس خطر نمی‌کند. از جمله سؤالاتی که بسیاری از مسؤلان و کارشناسان در داخل و خارج رژیم صهیونیستی مطرح می‌کنند این است که: آیا، چگونه و چه وقت ایران و سوریه از موشک‌های بالستیک، علیه رژیم صهیونیستی استفاده خواهند کرد؟ امیر اورن یکی از تحلیل‌گران مسائل نظامی در مقاله‌ای در روزنامه هآرتس نوشت «برخی از تحلیل‌گران معتقدند که سوریه به دلیل اختلاف در موازنه قوا و برتری نیروی هوایی - دریایی از درگیر شدن در یک جنگ تمام عیار با رژیم صهیونیستی همواره اجتناب می‌کند» به گفته اورن این دسته از کارشناسان معتقدند در صورتی که سوریه خود را در تهدید واقعی بر ضد سرزمین خود ببیند به گزینه نظامی رو خواهند آورد و به طور اساسی به موشک‌های بالستیک که احتمالاً مجهز به سلاح‌های کشتار جمعی باشند، به عنوان آخرین حربه متوسل خواهد شد. رژیم صهیونیستی در مورد پیشرفت برنامه هسته‌ای ایران بسیار نگران و آن را چالش مهمی برای سیاست بازدارندگی خود می‌داند، زیرا معتقدند که اگر ایران با پیشرفتی که در برنامه هسته‌ای خود داشته به سلاح هسته‌ای دست پیدا کند خاورمیانه هسته‌ای تبدیل به یک کابوس استراتژیک برای رژیم صهیونیستی خواهد شد (Inbar, 2011: 18).

ترس و نگرانی از حملات مرزی

رژیم صهیونیستی در مرزهای سرزمین اشغالی همیشه با خطرات جدی مواجه بوده و بدین منظور در استراتژی امنیتی رژیم صهیونیستی بر مرزهای قابل دفاع بسیار تأکید شده است. رژیم صهیونیستی در جبهه شمالی، شرقی و جنوبی با چالش‌ها و تهدیدات بسیاری مواجه است.

تغییر محیط امنیتی رژیم صهیونیستی بعد از ظهور حکومت‌های جدید عربی

محیط امنیتی خاورمیانه در دهه‌های گذشته وضعیت‌های متفاوتی را از سر گذرانده است. پس از جنگ جهانی دوم، به تدریج آمریکا و شوروی وارد منطقه شدند و پاره‌ای از عوامل برهم زننده نظم و امنیت منطقه‌ای سبب شد خاورمیانه تبدیل به یکی از بحرانی‌ترین مناطق جهان شود. در این میان شکل‌گیری اسرائیل در سال ۱۹۴۸ و بروز جنگ‌های متعدد میان اعراب و اسرائیل نقش تعیین‌کننده‌ای در ایجاد این بحران داشت. پس از جنگ چهارم اعراب و اسرائیل تلاش‌های گسترده‌ای از سوی جامعه بین‌المللی، رهبران کشورها و سازمان ملل به منظور حل منازعه اعراب و اسرائیل صورت گرفت. این تلاش‌ها در قالب طرح‌ها، کنفرانس‌ها و قطعنامه‌های صلح متجلی شده‌اند. برخی تحولات منطقه‌ای مانند شکل‌گیری ائتلاف و تحولات بین‌المللی (فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی) در دهه ۱۹۸۰، پایان جنگ سرد و مطرح شدن نظم نوین جهانی توسط آمریکا سرفصل جدیدی در مذاکرات صلح تلقی می‌شد.

اما با شروع تحولات ۲۰۱۱ خاورمیانه و شکل‌گیری حکومت‌های جدید عربی، همچنین قدرت گرفتن شبکه اسلامگرایان در این کشورها محیط امنیتی رژیم صهیونیستی وارد مرحله بسیار متفاوتی شد که برای دولتمردان یهودی پیش‌بینی آن نمی‌رفت. در کشور مصر اگرچه حزب سیاسی اخوان المسلمین باشکست مواجه شد ولی این به معنی شکست اسلامگرایان در منطقه نیست بلکه باید گفت آنچه که بعد از شکل‌گیری دولت‌های جدید عربی بیشتر قابل تحلیل است پر شدن خلاء استراتژیک قدرت توسط گروه‌های اسلامی است که سالها در سرکوب سیاسی بودند (Berti, 2010: 186). این تغییرات امنیتی که باعث

آسیب پذیری امنیت ملی رژیم صهیونیستی رژیم صهیونیستی شده است را می‌توان در موارد زیر مورد بررسی قرار داد.

پدیداری پیوند و انسجام بین جنبش‌های اسلامی ضد رژیم صهیونیستی

با شروع موج تحولات در کشورهای شمال آفریقا و تسری آن به تعدادی دیگر از کشورهای عربی، در غرب از این تحولات به عنوان ادامه موج سوم دموکراسی خواهی و یا موج چهارم یاد می‌شد، اما با توجه به بعد اسلامی این دگردیسی می‌توان چنین اظهار نظر کرد که در این کشورها، به صورت همزمان تقاضا برای دموکراسی بیشتر از یک سو و توجه بیشتر به دین در اداره امور کشور وجود داشت که در قالب گفتمان اسلام‌گرایی میانه‌رو تجلی یافته است. با نگرش عمیق‌تر به تحولات منطقه به آسانی می‌توان متوجه شد که بازگشت به مبانی دینی در زمره یکی از اولویت‌های مهم مردم قرار داشت. در صحنه سیاسی بعد از شکل‌گیری حکومت‌های جدید دو جریان اسلام‌گرایی میانه‌رو و جریان سنت‌گرا که در جریان یا گروه‌های سلفی نمود یافته است و سردمداران آن معتقدند مدرنیته و دموکراسی در تضاد با اسلام قرار دارند نقش بیشتری ایفا می‌کنند. در این جنبش‌ها عامل هویت، نقش بسیار برجسته‌ای داشته و آنچه در این جنبش‌های مردمی بیش از مؤلفه‌های دیگر خودنمایی می‌کند، ساخت و احیای هویت اسلامی است. رژیم‌های اقتدارگرا و به ویژه آن دسته از رژیم‌ها که از گرایش‌های سلطانی برخوردار بودند، در پی نفی این هویت بر آمدند؛ هویتی که مبتنی بر جایگاه اجتماعی و باورهای اسلامی مردم بوده است. نبود آزادی‌های سیاسی، انواع تبعیض‌ها، فقدان عدالت اجتماعی و ناکارآمدی دولت‌ها سبب فساد مالی، فقر و شکاف طبقاتی گسترده‌ای در جوامع عرب شد و هویت مقاومت را در میان اقشار مختلف مردم اشاعه داد.

از سوی دیگر، حمایت‌های غرب، به ویژه آمریکا از رژیم‌های اقتدارگرای منطقه و رژیم صهیونیستی که درست نقطه مقابل گروه‌های مقاومت است، به شکل‌گیری این هویت مقاومت کمک کرد. از آنجایی که مذهب به عنوان منبع مهم مشروعیت‌ساز بازیگران سیاسی محسوب می‌شود (Matthee, 2008: 42). نقش مهمی در معادلات سیاسی این کشورها

و همچنین آینده امنیتی رژیم صهیونیستی داشته است. در این میان، به ویژه جوانان و زنان که فرصت‌های خود را از دست رفته می‌دیدند، به نیرویی بزرگ برای مقاومت تبدیل شدند (واعظی، ۱۳۹۱: ۱۲).

مهمترین این جنبش‌ها را می‌توان در جنبش اخوان المسلمین مصر، لیبی و سوریه و جنبش‌های جهاد اسلامی، حماس و فتح و جنبش‌های افراطی و رادیکال اسلامی (سلفی، تکفیر) خلاصه کرد. در مجموع می‌توان گفت رژیم صهیونیستی رژیم صهیونیستی از قدرت گرفتن اسلام‌گرایان رادیکال در این کشورها و تشکیل اتحاد سیاسی با اسلام‌گرایان رادیکال لبنانی که منجر به تشکیل یک جریان «اسلامی سوپر تندرو» در مرزهایش با لبنان و سوریه شود به شدت نگران است و همواره احساس خطر می‌کند (شوشی نسب، ۱۳۹۱: ۱۲).

رشد اسلام سیاسی و تقویت گروه‌های اسلام‌گرا

بیداری اسلامی که از سال ۲۰۱۱ آغاز شده است تحول سیاسی بی‌سابقه و تهدیدی جدی علیه منافع ملی رژیم صهیونیستی به شمار آمده است. این رژیم شرکای استراتژیک کلیدی خود در مصر و تونس از دست داده و با فعال شدن نیروهای اسلام‌گرای افراطی در سوریه، مصر، تونس و لیبی مرزهای سرزمین‌های اشغالی را با خطرات مستقیمی مواجه می‌بیند؛ از سوی دیگر، متحدان منطقه رژیم صهیونیستی از جمله بحرین، اردن، کویت، مراکش، عربستان سعودی و یمن اکنون با چالش‌هایی مواجه هستند که از سوی جنبش‌های مخالف اسلام‌گرا به آن‌ها تحمیل شده است. گرچه این گروه‌ها اهداف خود را در سایه آرمان‌های دموکراتیک مخفی می‌کنند اما در نهایت هدف واقعی آن‌ها نابود کردن دموکراسی از طریق بهره‌برداری از ساز و کار انتخابات، کسب قدرت سیاسی و تحمیل شریعت اسلامی است. اخوان المسلمین با حسن تعبیر، نام «آزادی و عدالت» را بر حزب سیاسی خود گذاشت و توانست در انتخابات مصر برنده شود. گرچه اسلام‌گرایان در کشور لیبی نتوانستند چنین روندی را پیش ببرند و با نزاع‌های گروهی، تنش‌های فرقه‌ای و اختلافات قبیله‌ای دست و پنجه نرم می‌کنند، و به نظر می‌رسد که حکومت آن کشور قادر

به حل این معضلات نیست. آشفتگی سیاسی شدید در لیبی ممکن است به اسلام‌گرایان افراطی آن کشور اجازه دهد تا انقلاب را مصادره کنند همان‌گونه که در بخش‌های دیگر منطقه این کار را انجام دادند.

علاوه بر تضعیف رژیم‌های همراه با رژیم صهیونیستی و آمریکا، خیزش‌های عربی دست اسلام‌گرایان را قوی‌تر کرده است. آن‌ها در گام نخست خیزش‌ها، قادر نبودند تا نقش عمده‌ای ایفا نمایند. این روند باعث تضعیف همکاری میان حکومت‌های عربی با آمریکا و تقویت گروه‌های تروریستی اسلام‌گرا، به طور خاص در مصر و لیبی شد. القاعده و سایر گروه‌های انقلابی اسلام‌گرا که در مراحل نخست کارزارهای انتخاباتی مسالمت‌آمیز نقشی حاشیه‌ای داشتند، اکنون قدرت‌شان افزایش یافته و هزینه احزاب سیاسی اسلام‌گرا را پرداخت می‌کنند و در برخی موارد با آنان همدست می‌شوند. رشد موج اسلام‌گرایی باعث تحکیم جایگاه این گروه‌ها در مسائل سیاسی شده و بیش از پیش بر خطرات امنیت ملی رژیم صهیونیستی افزوده است. این مسأله حماس و سایر شبه نظامیان اسلام‌گرا را تقویت کرده و آن‌ها بیش از گذشته، از حمایت مصر برای حمله علیه رژیم صهیونیستی برخوردار شده‌اند. در شرایطی که حتی بعد از ناکامی محمد مرسی در حکومت کردن پیش آمد، براین مسئله می‌توان تأکید کرد که با کنار گذاشته شدن دیکتاتورهای عربی اسلام‌گرایان بهترین گروهی بودند که توانستند این خلاء قدرت را پر کرده و نقش پررنگی در معادلات امنیتی ایفا کنند (Berti, 2012: 187).

وادار سازی رژیم صهیونیستی به توسعه بازدارنگی نظامی و سرمایه‌گذاری

امنیتی

از دیدگاه تحلیل گران رژیم صهیونیستی فرایند فعلی منطقه خاورمیانه و رشد عناصر رادیکال اسلامی مثبت تلقی نمی‌شود. دولت نتانیاهو به طور مکرر نگرانی خود را از جهت‌گیری نامعلوم رژیم‌های نوظهور عربی بیان کرده است. این تحولات بیش از آنکه به ثبات منتهی شود بیش از پیش به ناآرامی‌ها منطقه افزوده و تمایل اعراب برای سازش با رژیم صهیونیستی را بسیار کاهش داده است.

امروزه حتی پیمان‌های صلح که رکن مهم حفظ امنیت رژیم صهیونیستی است؛ با رشد نیروهای داخلی ضد رژیم صهیونیستی به ویژه اسلام‌گرایان که نفوذشان بیشتر شده است زیر بیشترین حمله‌ای از فشار باشد. دولت اوپاما در تشویق دولت‌های عربی در جهت سازش با رژیم صهیونیستی نسبت به دولت‌های قبلی آمریکا ناتوان‌تر عمل کرده و خدمات مالی آن به دولت یهودی محدودتر شده است. ضعف ایالات متحده که تنها محدود به قدرت نظامی و توانایی برد جنگ‌های متعارف و مبارزات نه‌چندان شدید نمی‌شود، تأثیراتی منفی بر توانایی بازدارندگی اسرائیل داشته است. دولت اوپاما از بعضی متحدان منطقه ناامید شده و دوستی با اسرائیل دیگر بدیهی تلقی نمی‌شود و در نتیجه اسرائیل لزوماً نمی‌تواند در حوادثی که مورد حمله قرار می‌گیرد، متکی به حمایت نظامی، اقتصادی و دیپلماتیک واشنگتن باشد (اینبار، ۱۳۹۱: ۱۱۷).

تا قبل از این تغییرات، رژیم صهیونیستی پس از توافقنامه‌های صلح همچون کمپ‌دیوید بیش از پیش به رشد اقتصادی و کاهش هزینه‌های امنیتی خود کمک بسیاری کرد به طوری که توانست بدهی‌های خارجی خود را در مدت کوتاهی پرداخت و به بخش‌های بهداشت و آموزش و جمعیت رسیدگی بیشتری کند. صلح با مصر موجب برقراری ثبات بیشتر در این رژیم شد و این امکان را به سران رژیم صهیونیستی داد تا در اولویت‌های خود از یک‌سو بازنگری کنند و از سوی دیگر طرح‌هایی را به اجرا بگذارند که موجب کاهش تورم و میانگین بیکاری به شکل قابل ملاحظه‌ای در این رژیم شود. این رشد اقتصادی تا زمان انتفاضه الاقصی در رژیم صهیونیستی ادامه داشت، اما وقوع انتفاضه تأثیرات و بازتاب‌های منفی خود را بر اقتصاد رژیم صهیونیستی گذاشت تا ظرف ۴ سال حدود ۱۲ میلیارد دلار به اقتصاد رژیم صهیونیستی ضربه وارد شود و آنچه در آن شک نیست، اینکه این داده‌ها ثابت می‌کند، شرایط امنیتی بازتابی منفی بر فعالیت‌های اقتصادی می‌گذارد. شرایط ناامن و بی‌ثباتی که بعد از شکل‌گیری رژیم‌های جدید در منطقه به وجود آمد تأییدی بر این ادعا است. در این شرایط رژیم صهیونیستی خود را بیشتر از قبل منزوی‌تر دیده و تلاش کرده تا بر توسعه بازدارندگی برای جلوگیری از خطرات جدی پیش رو، تأکید

بیشتری داشته باشد. رژیم صهیونیستی به منظور روبه‌رو شدن با چالش‌های نامعلوم آینده هزینه‌های دفاعی خود بیش از پیش افزایش داده و در تلاش است تا نیروهای قدرتمندی به وجود آورد که توان مقابله با امکان یک جنگ گسترده را داشته باشد. رژیم صهیونیستی برای روبه‌رو شدن با چالش‌های موشکی به پیشرفت پدافند عامل و غیر عامل (دفاع به صورت غیر خشونت آمیز) نیاز مبرمی دارد. این رژیم در تلاش است دفاع موشکی ارتفاع پایین را با اجزای دفاع موشکی ارتفاع بالا، نسخه‌های ارتقاء یافته رهگیرهای پاتریوت با قابلیت پیشرفته و همچنین رهگیرهای فلش دو و سه که برای مقابله با موشک‌های بلندبرد طراحی شده است، ادغام کند. این سامانه‌ها و ادغام آنها در یک مرکز کنترل و فرماندهی ملی نیازمند سرمایه‌گذاری بیشتری است. سامانه دفاع موشکی مناسب، آزادی عمل را در سطح سیاسی گسترش خواهد داد. این سامانه همچنین از لحاظ بالقوه امکان این را دارد که نیاز به عملیات زمینی در غزه و جنوب لبنان را پیشدستی و هزینه آن را محدود کند. سامانه دفاع موشکی مناسب، آزادی عمل را در سطح سیاسی گسترش خواهد داد (اینبار، ۱۳۹۱: ۱۲۸).

ولی باین وجود باید افزود، این افزایش هزینه‌های امنیتی که بخش مهمی از بودجه داخلی رژیم صهیونیستی را دربر گرفته است؛ پیامدهای منفی بر رشد اقتصاد داخلی خواهد داشت. به نحوی که تحلیلگران در رژیم صهیونیستی معتقدند که نتایج انقلاب‌های به ظاهر دموکراتیک در جهان عرب نه تنها هزینه‌های دفاعی رژیم صهیونیستی را افزایش خواهد داد، بلکه همچنین نرخ رشد اقتصادی را تحت تأثیر قرار داده و باعث رکورد اقتصادی و همچنین تولید ناخالص داخلی خواهد شد. زوی لاوی معتقد است افزایش بودجه هزینه دفاعی در پی تغییرات جهان عرب منجر به این خواهد شد که رژیم صهیونیستی سیاست سخت‌گیری و رضایت اقتصادی را اتخاذ کند (Al-Naami, 2011: 5).

جایگاه ایران در دکترین امنیت ملی رژیم صهیونیستی

ایران و رژیم صهیونیستی قبل از انقلاب اسلامی، به عنوان دو متحد با یکدیگر همکاری‌های راهبردی داشتند و ایران در راهبرد پیرامونی این رژیم جایگاه ویژه‌ای داشت.

به طوری که اسرائیل با بهره‌گیری از همکاری راهبردی با رژیم پهلوی توانست بر بسیاری از ضعف‌های خود از جمله محاصره توسط کشورهای عربی و انزوای منطقه‌ای چیره شود و به ویژه با واردات نفت از ایران اقتصاد خود را تقویت کند. پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران و قطع روابط ایران و اسرائیل به طور طبیعی تغییرات اساسی در محیط امنیتی و سیاسی خاورمیانه به وجود آمد. در ایران به عنوان کشوری که زمانی با اسرائیل همکاری‌های راهبردی داشت، حکومتی اسلامی مستقر شده بود که علاوه بر مخالف با رژیم صهیونیستی، بر این باور بود که رژیم صهیونیستی هیچ گونه مشروعیتی ندارد و باید نابود شود (حاجی یوسفی، ۱۳۸۲: ۱۹۹). پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، راهبرد امنیت ملی اسرائیل تحت تأثیر انقلاب اسلامی و سیاست‌های ضدصهیونیستی ایران قرار گرفت و جمهوری اسلامی ایران به دلیل حمایت از گروه‌های مقاومت اسلامی - ضدصهیونیستی در فلسطین و لبنان و هدف آن برای نابودی اسرائیل، به دشمن جدی و نیز مهم‌ترین بخش دکترین امنیت ملی رژیم صهیونیستی تبدیل شد. اگرچه در ابتدا رژیم صهیونیستی خوش‌باورانه تصور می‌کرد جمهوری اسلامی داوم نیاورد و روابط با ایران دوباره برقرار می‌شود، اما این روابط خصمانه از سال ۱۹۷۹ تاکنون ادامه یافته است.

پس از پیمان کمپ دیوید (میان اسرائیل و مصر) در سال ۱۹۷۸ از شدت انزوا و محاصره اسرائیل کاسته شد؛ همچنین علاوه بر توافق‌نامه مادرید میان رژیم صهیونیستی و همسایگان، توافق‌نامه اول اسلو در سال ۱۹۹۳ و توافق‌نامه دوم اسلو در سال ۱۹۹۵ میان اسرائیل و سازمان آزادی‌بخش فلسطین، در ژانویه ۱۹۹۷ (توافق‌نامه الخلیل)، در اکتبر ۱۹۹۸ (توافق‌نامه وای) و در سپتامبر ۱۹۹۹ (توافق‌نامه شرم‌الشیخ) توافق‌نامه‌های دیگری به امضاء رسید که نتیجه آن تقویت امنیت ملی رژیم صهیونیستی و کاهش تهدیدات محیط پیرامون بود. چنین تحولاتی در دهه ۱۹۹۰ نشان‌دهنده کاهش تهدیدات کشورهای حلقه اول (همسایگان پیرامون اسرائیل) به شمار می‌رفت. در دهه ۱۹۹۰ طراحان امنیتی رژیم صهیونیستی در ارزیابی تهدیدات و چالش‌های امنیتی منطقه‌ای بر دیدگاهی تأکید می‌کردند که دو حلقه هم‌مرکز آن را تشکیل می‌دادند که مطابق آن در حلقه اول

همسایگان و در حلقه دوم کشورهای دورتر از مرزهای رژیم صهیونیستی قرار داشتند (Inbar, 2008: 67). از ویژگی‌های دهه ۱۹۹۰ کاهش تهدید کشورهای حلقه اول و افزایش جدی نگرانی رژیم صهیونیستی از چالش‌های امنیتی کشورهای حلقه دوم بود. جمهوری اسلامی ایران به عنوان یکی از کشورهای حلقه دوم همواره سیاست‌های ضدصهیونیستی خود را با حمایت از گروه‌های مقاومت اسلامی مانند حماس و حزب‌الله نشان داده بود و دستیابی آن به فناوری پیشرفته ساخت موشک شهاب ۳ (با برد ۱۳۰۰ کیلومتر) در اواخر سال ۱۹۹۹ هراس‌های رژیم صهیونیستی از ایران را به این دلیل که برد این موشک اسرائیل در تیررس داشت، دوچندان کرد. از نظر صهیونیست‌ها این توانمندی موشکی در کنار روند رو به رشد برنامه هسته‌ای ایران چالشی جدی علیه موجودیت اسرائیل به شمار می‌رفت و سبب شد حمایت ایران از گروه‌های مقاومت دیگر چالشی نظامی تلقی نشود، بلکه تهدیدی راهبردی به شمار رود که می‌تواند روند سازش را دچار مشکل کند.

به علاوه، رژیم صهیونیستی جمهوری اسلامی ایران را بزرگ‌ترین و فوری‌ترین تهدید علیه نظم منطقه‌ای مدنظر غرب و چالشی علیه هژمونی جهانی آمریکا می‌داند که در ماهیت اسلامی و انقلابی سیاست‌های جمهوری اسلامی ایران در حمایت از مردم فلسطین و لبنان و گروه‌های مقاومت ضداسرائیلی ریشه دارد؛ همچنین این رژیم همواره تلاش کرده است با تبلیغات و عملیات روانی گسترده در سطح رسانه‌ها ماهیت برنامه صلح‌آمیز هسته‌ای ایران را تهدیدی جهانی جلوه دهد و به نوعی در راستای اهداف خود به جامعه جهانی بقبولاند برنامه هسته‌ای ایران غیرصلح‌آمیز است و تهدید آن تنها محدود به اسرائیل نمی‌شود. در این راستا، تلاش‌هایی جدی به منظور ترغیب آمریکا به ویژه از طریق لابی صهیونیسم در آمریکا، برای حمله نظامی به تأسیسات هسته‌ای ایران انجام داده و از حملات یکجانبه در صورت عدم همراهی آمریکا نیز سخن گفته است.

راهبرد امنیتی رژیم صهیونیستی در قبال برنامه هسته‌ای ایران

رژیم صهیونیستی در مقایسه با سایر کشورهای جهان در مورد برنامه هسته‌ای ایران خود را نگران‌تر می‌داند و همواره آن را در راستای اهداف نظامی ایران و تهدیدی جدی علیه

موجودیت خود می‌داند. این رژیم، احتمال اینکه ایران مانند آفریقای جنوبی، آرژانتین و یا برزیل سیاست معکوس هسته‌ای در پیش بگیرد، بسیار اندک می‌داند و دلایلی مانند جنگ هشت ساله عراق علیه ایران، حضور نظامی امریکا در افغانستان و عراق، تهدید متحدان عربی امریکا، هم‌مرزی ایران با پاکستان هسته‌ای (به عنوان کانون پرورش افراط‌گرایی ضدشیعی) را تقویت‌کننده گرایش ایران برای حرکت به سوی بازدارندگی هسته‌ای تلقی می‌کنند (Eiland, 2010: 115-130).

در اظهارنظرهای مختلف مقامات سیاسی، امنیتی و نظامی رژیم صهیونیستی نیز می‌توان چنین رویکردی را به وضوح تشخیص داد؛ آنها همواره به تهدید ایران بعدی منطقه‌ای و بین‌المللی می‌دهند که همگی در راستای سیاست‌های جلب حمایت جهانی و ایجاد جبهه ضدایرانی علیه برنامه هسته‌ای ایران، تقویت ایران هراسی و شکستن محور مقاومت ضداسرائیلی به رهبری ایران است و البته با راهبردهای مختلف سیاسی، امنیتی، نظامی و اقتصادی همراه بوده است. از نظر سران رژیم صهیونیستی ظهور ایرانی هسته‌ای به تکثیر زنجیروار تسلیحات هسته‌ای در منطقه خاورمیانه می‌انجامد و احتمال اینکه کشورهایی مانند ترکیه، مصر، عربستان سعودی و عراق به سوی هسته‌ای شدن بروند، بسیار است که این مسأله بر بی‌ثباتی خاورمیانه بیشتر خواهد افزود. اسرائیل در کنار تهدید هسته‌ای، موشک‌های ایران را (به عنوان ابزار پرتاب تسلیحات هسته‌ای) چالش جدی امنیتی علیه حیات خود می‌داند. در این راستا، رژیم صهیونیستی سامانه دفاعی آرو-۲ را ساخته و مدعی است تنها سامانه موشکی ضدبالستیک در جهان به شمار می‌رود که تاکنون عملیاتی شده است. برد رهگیری این موشک‌ها تا شعاع ۱۵۰ کیلومتری مرزهای اسرائیل است. با وجود این، به دلیل اینکه هیچ سیستم دفاعی عاری از اشتباه نیست، اگر موشک‌های ایران به سامانه‌های ضد تدافعی مجهز باشند و یا ایران از تاکتیک‌های موشک‌باران گسترده استفاده کند، کارآمدی موشک‌های آرو-۲ در هاله‌ای از تردید است. به علاوه، ضعف دفاع موشکی رژیم صهیونیستی زمانی مشخص‌تر می‌شود که می‌بینیم این

رژیم هنوز نتوانسته در برابر موشک‌های حزب‌الله و حماس به بازدارندگی کامل دست یابد.

(Haaretz, 28/12/2014: A12)

رژیم صهیونیستی به منظور توجیه و تقویت موضوع تهدید موشک‌های ایران، در مورد بی‌دفاع بودن تمام کشورهای خاورمیانه در برابر آنها جنگ روانی به راه انداخته و مدعی است ایران در صورت هسته‌ای شدن با وحشت‌آفرینی بر منابع کشورهای عربی نفت خیز مسلط می‌شود و علاوه بر تقویت تشیع در کشورهای عربی، موقعیت منطقه‌ای و جهانی خود را تقویت و افراط‌گرایی اسلامی را در سراسر جهان تشدید می‌کند. این اقدام نیز سبب شده امریکا در فروش سامانه‌های دفاعی و تسلیحات به کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس آسان‌تر عمل کند (البته رژیم صهیونیستی عموماً با فروش تسلیحات مدرن و راهبردی به این کشورها به شدت مخالف است).

رژیم صهیونیستی کلیت تاکتیک‌های قدرت‌های غربی در قبال برنامه هسته‌ای ایران را مطلوب و آن را در راستای راهبرد امنیتی خود برای مقابله با برنامه هسته‌ای ایران مفید می‌داند، اما در بیشتر موارد با تناسب و میزان به کارگیری هر یک از این تاکتیک‌ها مخالفت‌هایی کرده و گفت و گوهای هسته‌ای طولانی مدت را فرصتی برای استفاده ایران از زمان و در نتیجه نزدیک شدن به نقطه بی‌بازگشت هسته‌ای توصیف کرده است. این رژیم حتی تحریم‌های دیپلماتیک و اقتصادی را نیز محکوم به شکست می‌داند و همواره از حمله نظامی علیه تأسیسات هسته‌ای ایران (با کمک امریکا و یا به صورت یکجانبه) سخن گفته است. تاکتیک‌هایی که قدرت‌های غربی تاکنون در قبال ایران به کار گرفته‌اند و رژیم صهیونیستی (به رغم ناکافی خواندن) از آنها حمایت کرده، دیپلماسی، تحریم‌های اقتصادی و فشار بر متحدان ایران و صحبت از گزینه نظامی علیه تأسیسات هسته‌ای ایران بوده است. راهبرد فشار بر محور مقاومت از این طریق اجرا می‌شود که رژیم صهیونیستی در فضای تحولات جهان عرب به ویژه ناآرامی‌های سوریه، تضعیف و تغییر رژیم در سوریه را فرصتی راهبردی برای ضربه به محور مقاومت و در عین حال تضعیف ایران و برنامه هسته‌ای آن می‌داند.

رژیم صهیونیستی تلاش کرده است با فضا سازی رسانه‌ای، فشار از طریق لابی‌های خود در سراسر جهان به ویژه در امریکا موضوع حمله پیشگیرانه و پیشدستانه علیه ایران را مطرح کند و امریکا را نیز ترغیب به همراهی با خود در این حملات کند و در عین حال ایرانی هسته‌ای را چالشی جدی علیه جامعه بین‌الملل و به ویژه امریکا که توانایی بی‌نظیری برای به کارگیری نیروی نظامی دارد، جلوه دهد. در حال حاضر، سران رژیم صهیونیستی غرب و به ویژه امریکا را به مدارا با ایران متهم می‌کنند. در عین حال، سران رژیم صهیونیستی از گزارش سال ۲۰۰۷ سازمان برآورد اطلاعات ملی امریکا در مورد برنامه هسته‌ای ایران که اعلام کرده بود ایران در سال ۲۰۰۳ برنامه ساخت تسلیحات هسته‌ای خود را به حالت تعلیق درآورده، اظهار نارضایتی کرده‌اند. زیرا این گزارش فوری بودن تهدید ایران را منتفی کرد و احتمال حمله امریکا به تأسیسات هسته‌ای ایران را به صفر رساند. البته دولتمردان امریکا نیز برنامه هسته‌ای ایران را چالش جدی امنیتی - ملی برای هژمونی امریکا به ویژه در خاورمیانه می‌دانند، اما میان امریکا و رژیم صهیونیستی در مورد راهبردهای مقابله با برنامه هسته‌ای ایران اختلاف نظر وجود دارد و هر یک محاسبات راهبردی خاص خود را دارند.

در صورت حمله رژیم صهیونیستی به تأسیسات هسته‌ای ایران، این رژیم با اقدامات تلافی جویانه شدید رو به رو خواهد شد و احتمالاً به جنگ منطقه‌ای تمام عیار و پرتلفاتی منجر شده و پیچیدگی‌های راهبردی و نظامی امریکا و ناتو در منطقه تشدید می‌شود و علاوه بر ضربه جدی به روابط اسرائیل و امریکا که در آن امریکا تنها متحد واقعی اسرائیل است، قیمت نفت به شدت بالا رفته و بحران کنونی در اقتصاد جهانی وخیم‌تر می‌شود.

در مجموع، چالش‌هایی پیش روی رژیم صهیونیستی برای سناریوی حمله به تأسیسات هسته‌ای ایران وجود دارند که عبارتند از:

- واکنش ایران به ویژه به دلیل داشتن توانمندی‌های موشکی ممکن است به جنگی جدی‌تر میان ایران و اسرائیل و حتی بروز کشمکش گسترده در منطقه خلیج فارس و نیز جنگ نامنظم ایران علیه نیروهای آمریکایی یا ناوگان بین‌المللی بیانجامد.

- در حمله به تأسیسات موشکی و هسته‌ای ایران، مطابق تجربه جنگ سی و سه روزه خطر واکنش حزب الله لبنان علیه اسرائیل وجود دارد.
- فقدان عمق راهبردی و آسیب‌پذیری و حساسیت جمعیتی رژیم صهیونیستی در برابر تلفات در صورت حمله موشکی ایران به این رژیم.
- در جنگ سی و سه روزه که اسرائیل با هدف ریشه کنی حزب الله ترتیب داد، اسرائیل نتوانست مطابق راهبرد جنگ کوتاه‌مدت و سریع به اهداف خود برسد. این مسأله باعث بازنگری جدی در راهبرد نظامی - امنیتی رژیم صهیونیستی شده و آنها را در تدوین راهبرد نظامی - امنیتی علیه برنامه هسته‌ای ایران دچار تردید و چالش می‌کند؛ زیرا این کشمکش ممکن است مدت‌ها به طول بیانجامد.
- پیامد حمله به ایران قطعاً تخریب تمام توانایی‌های هسته‌ای ایران نخواهد بود و این مسأله چالشی جدی در تحقق اهداف جنگی رژیم صهیونیستی است. اجرای راهبردی مطمئن در جهت تحقق این هدف، احتمال حمله اسرائیل را بالا می‌برد. به این معنا که اسرائیل در صورت تسلط کامل اطلاعاتی در مورد تمام تأسیسات هسته‌ای ایران و داشتن توانایی نابودی کامل آنها، در آغاز حمله تردیدی نخواهد کرد.
- ایران می‌تواند در واکنش به حمله اسرائیل از پیمان ان.پی.تی خارج شود، به ویژه اگر توسط رژیمی مورد حمله قرار گیرد که هرگز به عضویت این پیمان در نیامده است. این اقدام ایران، مطابق یکی از مواد ان.پی.تی اقدام خواهد بود که وقوع آن چالشی جدی برای اسرائیل به شمار می‌رود.
- ایران حمله به تقویت وحدت سیاسی و احساسات مذهبی و ملی مردم ایران خواهد انجامید.
- حمله موشکی تلافی‌جویانه ایران به اسرائیل، حملات موشکی و شبه‌نظامی علیه منافع امریکا و غرب، بستن تنگه هرمز و در نتیجه افزایش شدید بهای نفت، خیزش گروه‌های طرفدار ایران در منطقه علیه منافع امریکا چالش‌های جدی خواهند بود.

- افکار عمومی کشورهای عربی مخالف حمله رژیم صهیونیستی به ایران است و ضرورتاً این عمل را اقدام مشترک اسرائیل و آمریکا علیه یک کشور مسلمان قلمداد خواهند کرد، به ویژه در فضای بیداری اسلامی در منطقه می‌تواند پیامدهای زیان‌باری برای رژیم صهیونیستی داشته باشد.
 - مسیر اسرائیل تا ایران نیازمند عبور احتمالی از اردن، عراق، سوریه، ترکیه و عربستان است. به نظرمی‌رسد هیچ یک از این کشورها اجازه استفاده از فضای خود برای این حمله را به اسرائیل ندهند.
 - رژیم صهیونیستی نمی‌تواند بدون کسب موافقت آمریکا به تأسیسات هسته‌ای ایران حمله کند. آمریکا حتی در دوره بوش نیز به دلیل وحشت از پیامدهای فاجعه‌بار حمله نظامی اعلام کرد که گزینه نظامی را به کار نمی‌گیرد.
 - در سوریه و عراق، تنها یک تأسیسات هسته‌ای و در یک مکان قرار داشت و هر دو با یک حمله هوایی نابود شدند، اما تأسیسات هسته‌ای در خاک ایران متعدد و پراکنده هستند.
- همچنین بسیاری از تحلیل‌گران بر این باورند در شرایط کنونی رژیم صهیونیستی نباید به ماجراجویی نظامی علیه تأسیسات هسته‌ای ایران دست بزند. به طوری که رونبن‌پیشای، تحلیل‌گر نظامی اسرائیل، در مورد مناسب نبودن زمان حمله اسرائیل در شرایط کنونی و ضرورت پرهیز از اقدام عجولانه می‌گوید: «نخست، با گذشت زمان جنگ در سوریه ارتش را تضعیف می‌کند که سبب می‌شود رژیم سوریه نتواند به حمله اسرائیل علیه ایران، واکنش نشان دهد؛ دوم، نیروی دفاعی اسرائیل توانمندی‌های خود در مسافت‌های طولانی را افزایش داده است؛ بنابراین، می‌توان فرض کرد در صورتی که منتظر بمانیم، «نقطه مصونیت» ایران در نتیجه توانمندی‌های نظامی پیشرفته اسرائیل شکسته خواهد شد. تنها تحریم‌های اقتصادی می‌تواند این اهداف را محقق کند. به همین دلیل است که نباید با حمله نظامی به جامعه بین‌الملل بهانه‌ای برای کاهش تحریم‌ها بدهیم؛ سوم، بهترین روش برای توقف برنامه هسته‌ای ایران، سرنگونی رژیم تهران یا مجبور کردن آن به تغییر سیاست‌ها در نتیجه فشار

گروه‌های مردمی است؛ چهارم و احتمالاً مهم‌تر از همه اینکه درون جامعه اسرائیل در مورد حمله نظامیان اتفاق نظر وجود ندارد» (www.atimes.com). سخنان ژنرال مارتین دمپسی، رئیس ستاد مشترک ارتش آمریکا در این مورد که خواهان مشارکت در حمله نظامی رژیم صهیونیستی به ایران نیست و نیز گزارش مجله تایم در مورد عدم برگزاری رزمایش مشترک آمریکا با این رژیم در اکتبر ۲۰۱۲، نشان‌دهنده تلاش‌هایی است که به منظور تضعیف راهبرد جنگی اسرائیل صورت می‌گیرد. با وجود تمام نشانه‌ها، برخی تحلیل‌گران بر این باورند که عملیات نظامی اسرائیل را نمی‌توان گزینه‌ای دانست که از روی میز برداشته شده است. دکترین نظامی اسرائیل بر عنصر «اقدام غافلگیرانه» تأکید می‌کند و در گذشته، اسرائیل از این عنصر بهره برده است. در عین حال، سران رژیم صهیونیستی به تأثیرگذاری تحریم‌ها بر اقتصاد ایران امید بسته‌اند و آن را نیز در راهبردهای امنیتی خود مد نظر قرار داده‌اند. به طوری که بنیامین نتانیا هو، نخست‌وزیر رژیم صهیونیستی در این مورد گفت: «تحریم‌های بین‌المللی تأثیراتی داشته است که احتمالاً بتواند اقدام نظامی علیه برنامه هسته‌ای ایران را تا سال آینده به تعویق بیندازد» (www.atimes.com). «آویگدور لیبرمن»، وزیر امور خارجه رژیم صهیونیستی نیز در مصاحبه با روزنامه هآرتس پیش‌بینی کرد: «فشارهای اقتصادی وارده بر جمهوری اسلامی، موجب بروز ناآرامی‌ها و تنش‌هایی در داخل ایران شده و ادامه این روند می‌تواند موجب تغییر رژیم شود» (www.haaretz.com).

به طور کلی، از مجموع این احتمالات چنین برمی‌آید که در حال حاضر رژیم صهیونیستی توان حمله نظامی به تأسیسات هسته‌ای و مدیریت حوادث بعد از آن را ندارد و در عین حال در کوتاه‌مدت، دولت آمریکا نیز به دلیل شرایط منطقه‌ای و واقعیات بین‌المللی چنین سیاستی را در پیش نخواهد گرفت. مهم‌ترین دلیلی که سران رژیم صهیونیستی را از حمله یکجانبه به تأسیسات هسته‌ای ایران باز خواهد داشت، عدم اطمینان از تخریب تمام توانایی‌های هسته‌ای ایران در صورت حمله است و این مسأله چالشی جدی در تحقق اهداف جنگی رژیم صهیونیستی به شمار می‌رود. رژیم صهیونیستی در صورت داشتن راهبردی

قطعی برای تخریب کامل تأسیسات هسته‌ای ایران و مدیریت کامل حوادث پس از آن مصمم‌تر رفتار خواهند کرد و در صورت تسلط کامل اطلاعاتی و داشتن توانایی لازم مصمم‌تر عمل خواهد کرد.

هنگامی که بحث اقدام نظامی علیه جمهوری اسلامی ایران مطرح می‌شود، ایالات متحده به دو شکل موضع می‌گیرد؛ اول اینکه، خود بیان می‌کند در جهت توقف برنامه‌های هسته‌ای ایران همه گزینه‌ها را بر روی میز نگه می‌دارد که این بدان معنی است، ایالات متحده گزینه نظامی را به عنوان یک گزینه و ابزار مطلوب علیه ایران در نظر دارد و در صورت نیاز و ضرورت از آن استفاده می‌کند. برخی از دولت‌های متحد با آمریکا، مانند دولت‌های اروپایی همین موضع ایالات متحده را تکرار می‌کنند که بدین معنی است، ایالات متحده و متحدینش در هر صورت گزینه نظامی علیه برنامه‌های هسته‌ای ایران را منتفی نمی‌دانند.

ابراز نگرانی آمریکا از اقدام احتمالی اسرائیل علیه تأسیسات هسته‌ای ایران

موضع دیگر آمریکا این است که از امکان حمله نظامی اسرائیل به تأسیسات هسته‌ای ایران سخن می‌گوید و از اقدام احتمالی اسرائیل، اعلام نگرانی می‌کند. مقامات مختلف سیاسی و نظامی ایالات متحده، بارها این سخن را تکرار کرده‌اند. در آخرین اظهار نظر، وزیر دفاع ایالات متحده اعلام کرده بود که احتمال زیادی وجود دارد که در آوریل ۲۰۱۲ (اواخر فروردین ۱۳۹۱) اسرائیل به تأسیسات هسته‌ای ایران حمله کند. تناقض این موضع ایالات متحده با موضع قبلی این کشور را شاید بتوان این گونه توجیه نمود که آمریکا مایل به اقدام نظامی علیه جمهوری اسلامی ایران در صورت نیاز می‌باشد، اما اعتقاد دارد که این کار باید در وقت مناسب صورت گیرد و نگران آن است که اسرائیل اصل «زمان مناسب» را رعایت نکند.

ایالات متحده با ابراز نگرانی از اقدام احتمالی اسرائیل علیه تأسیسات هسته‌ای ایران اهداف دیگری را نیز دنبال می‌کند که بررسی این اهداف پنهانی را مورد تحلیل قرار می‌دهیم:

۱. نخستین هدفی که آمریکا از طریق هشدارهای خود نسبت به حمله اسرائیل علیه فعالیت‌های هسته‌ای ایران دنبال می‌کند، همراه کردن بیشتر دیگر کشورها با خود به منظور اعمال فشارهای بیشتر علیه جمهوری اسلامی ایران است. منطقه خلیج فارس به خاطر اینکه دارای بیشترین منابع انرژی است از اهمیت ژئواکونومیکی بسیار بالایی برای اقتصاد جهانی و مصرف‌کنندگان انرژی این منطقه برخوردار است. امروزه نمی‌توان منکر این واقعیت شد که اکثر کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه دنیا برای گرداندن چرخ اقتصادی خود به انرژی خاورمیانه و مشخصاً خلیج فارس نیازمند هستند. این وابستگی باعث شده است مهمترین دغدغه کشورهای مصرف‌کننده انرژی خاورمیانه در رابطه با این منطقه ثبات و امنیت انرژی باشد. در واقع جدی‌ترین نگرانی آنها این است که امنیت صدور انرژی برای آنها به هر دلیلی در معرض خطر قرار گیرد. طبیعی است که وقوع هر جنگی در منطقه با خواست امنیت محور مصرف‌کنندگان انرژی تضاد دارد. بر این مبنا، ایالات متحده این گونه اعلام می‌دارد که اگر تحریم‌های مالی و اقتصادی علیه ایران در اثر عدم همراهی دیگر کشورها شکست بخورد، به دلیل نگرانی‌ای که اسرائیل از برنامه‌ی هسته‌ای ایران دارد، ممکن است به ایران حمله کند و ثبات و امنیت منطقه تهدید شود؛ لذا برای اینکه اسرائیل از نتیجه تحریم‌ها علیه ایران ناامید نشود باید تلاش کرد که با همکاری همدیگر تحریم‌های شدیدتری را علیه جمهوری اسلامی ایران وضع کنند تا این کشور از برنامه هسته‌ای خود صرف نظر کند و با اطمینان یافتن اسرائیل، از خطر وقوع جنگ جلوگیری کند. در این شرایط ممکن است که کشورهای مصرف‌کننده حاضر شوند که تحریم و اعمال فشار بر یکی از اعضای تولیدکننده نفت را بر وقوع جنگ در مهم‌ترین منطقه دارای منابع انرژی ترجیح دهند و از این طریق به خواست خود که ثبات منطقه و امنیت صدور انرژی است برسند.

۲. آمریکا، اقدام نظامی علیه ایران را در چهارچوب شورای امنیت و کسب رضایت چین و روسیه بسیار دشوار می‌داند. از طرفی این کشور به خوبی علم دارد که اقدام یکجانبه ایالات متحده علیه تأسیسات هسته‌ای ایران، بسیار پرهزینه و واجد پیامدهای پیش‌بینی ناپذیری است؛ لذا طبیعی است که در این صورت از انجام یک جنگ نیابتی علیه ایران

استقبال بکند. اما این بدان معنی نیست که ایالات متحده بخواهد که مسئولیت جنگ نیابتی را به عهده گیرد و از این طریق به شیوه‌ای غیر مستقیم هزینه‌های جنگ را بپردازد. آمریکا با هشدار مداوم قصد دارد که اعلام کند که مسئولیت حمله اسرائیل به ایران را به عهده ندارد و اقدام اسرائیل ربطی به ایالات متحده ندارد. طبیعی است که در این صورت دست و پای ایران بسته می‌شود و این کشور قادر نخواهد بود که به آسانی منافع ایالات متحده را در خلیج فارس مورد حمله قرار دهد. در این شرایط آمریکا نه تنها از پیامدهای احتمالی حمله به ایران که ناشی از واکنش‌های احتمالی جمهوری اسلامی ایران است می‌گریزد، بلکه مسئولیت را به عهده رژیم می‌گذارد که به هیچ کدام از قواعد بین‌المللی پایبند نیست؛ لذا میرا کردن مسئولیت خود از هر گونه اقدام نظامی اسرائیل علیه ایران و دشوار کردن کار برای جمهوری اسلامی ایران مبنی بر حمله به منافع آمریکا در خلیج فارس از دیگر اهداف دولتمردان آمریکا از بیان احتمال حمله اسرائیل به تأسیسات اتمی ایران است.

۳. هدف دیگر ایالات متحده، فضا سازی برای آغاز جنگ از طریق تست کردن واکنش‌های منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای است. پر واضح است که برای انجام هر جنگی بررسی شرایط منطقه‌ای و بین‌المللی ضروری است و باید به این پرداخت که آیا فضا برای جنگ مناسب است یا نه. اگر شرایط و فضا، چه در عرصه‌ی روانی و چه در عرصه‌ی عملیاتی، برای جنگی که وقوع آن ضروری است، مهیا نباشد، بازیگران طالب جنگ، تلاش می‌کنند که شرایط و فضا را بسازند و از این طریق، شرایط را برای آغاز جنگ فراهم کنند. صحبت‌های مداوم در طول روزها و هفته‌ها از جنگ و یا احتمال وقوع جنگ، گامی در راستای فضا سازی برای جنگ است. از طریق این گونه سخنان به متحدین پیام داده می‌شود که آماده وقوع جنگ باشند، از طرفی، از طریق بیانات جنگ محور، واکنش دولت‌های مختلف روشن می‌گردد؛ به عبارت دیگر، مشخص می‌گردد که چه کشوری با انجام جنگ مخالف است و لذا چگونه می‌توان آن کشور را همراه کرد و یا آن را در جنگ بی طرف کرد. داشتن شناخت به واکنش احتمالی دولت‌های دیگر مدیریت فضای جنگ را آسان تر می‌کند؛ لذا باید گفت که

هشدارهای مکرر ایالات متحده، گامی در جهت جنگی کردن فضای منطقه، ارسال پیام‌هایی برای دوستان و متحدان و همچنین شناخت کشورهای مخالف جنگ احتمالی و میزان شدت و عمق آن می‌باشد.

۴. تشدید فشارهای روانی در عرصه اجتماعی و اقتصادی ایران هدف دیگر آمریکا است. روشن است که صرف صحبت کردن از جنگ علیه کشوری مانند ایران، باعث می‌شود که دیگر کنش‌گران، محیط اقتصاد ایران را ناامن برای فعالیت‌های اقتصادی و حتی انجام معامله‌های اقتصادی بدانند؛ به عبارت دیگر سخن راندن مداوم از جنگ ذهنیتی را در دیگران شکل می‌دهد که آن ذهنیت قادر است تأثیرات خود را بر اقتصاد ایران برجای بگذارد، اما این تنها یک بعد قضیه است. بعد دیگر قضیه به امنیت روانی در عرصه اجتماعی و جامعه ایران بر می‌گردد. یکی از اساسی‌ترین شرایط برای ثبات هر جامعه و حکومتی، امنیت روانی مردم است. امنیت روانی بدین معنی است که مردم یک جامعه در ذهن خود احساس تهدید بالقوه یا بالفعل نکنند. به عبارت دیگر امنیت روانی بدین معنی است که مردم یک جامعه در ذهن خود تصور نکنند که خطری در کمین آنها نشسته است و دیر یا زود امنیت و بقای آنها را در معرض خطر قرار می‌دهد. اگر مردم جامعه‌ای دارای امنیت روانی باشند، مردم آن جامعه در عرصه اجتماعی به انجام رفتارهای متعادل، نسبتاً منطقی و قابل پیش‌بینی دست می‌زنند. در غیر این صورت ممکن است رفتارهای آنها کل فضای اقتصادی و اجتماعی جامعه را متزلزل کند. از طرفی مردمی که فاقد احساس وجود امنیت روانی باشند، نوع نگاه آنها به نظام سیاسی نیز متزلزل و بی‌ثبات می‌شود. به لحاظ روانی همواره این نکته برای حکومت‌گران مهم بوده است که مردم به آنها اعتماد کنند که حکومتشان قادر به رفع تهدیدات خارجی است. هدف از این مهم برای حکومت‌گران آن است که احساس امنیت روانی در میان مردم دربردارنده مزایای فراوانی برای حکومت است. دولتمردان آمریکا منکر این نکته نیستند که یکی از هدف‌های تحریم‌های اقتصادی ایران، فاصله انداختن میان حکومت و مردم در اثر بدتر کردن شرایط اقتصادی ایران است. لذا هدف از تحریم‌های اقتصادی این است که امنیت روانی را از مردم ایران بگیرند و بدین

طریق نوع مواضع مردم را در قبال حکومت دچار تردید کنند (مرکز بین المللی مطالعات صلح، ۱۳۹۰/۱۱/۱۶).

نتیجه گیری

مطابق بنیان‌های نظری مکتب کپنهاک رژیم صهیونیستی در چهار بعد نظامی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی از سوی ایران و سیاست‌های حمایتی آن در قبال گروه‌های مقاومت ضد صهیونیستی احساس تهدید وجودی می‌کند که بعد نظامی آن اهمیت و جلوه‌گری بیشتری برای این رژیم داشته است که در سال‌های اخیر توانمندی‌های موشکی و برنامه هسته‌ای ایران این احساس را برای رژیم صهیونیستی تقویت کرده است.

رژیم صهیونیستی موفقیت مهار برنامه هسته‌ای ایران از طریق دیپلماسی و تحریم‌های اقتصادی را ضعیف دانسته و حمله نظامی علیه تأسیسات هسته‌ای ایران را گزینه‌ای مطلوب تلقی می‌کند و حتی در صورت خودداری امریکا از اقدام نظامی علیه ایران، مطابق دکترین امنیت ملی خود، حمله یکجانبه علیه ایران را جزو گزینه‌های راهبردی قرار داده است.

تمام عوامل و شرایط داخلی رژیم صهیونیستی و نیز واقعیت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی نشان می‌دهد این رژیم قادر به حمله علیه تأسیسات هسته‌ای ایران نیست و بیشتر رفتارهای سیاسی رژیم صهیونیستی در این زمینه، ایجاد جنگ روانی و از سویی تحریک امریکا و غرب برای افزایش فشارهای سیاسی، امنیتی و اقتصادی است و در این سیاست به ویژه از طریق لابی خود در امریکا بخشی از اهداف خود را محقق ساخته است. با این حال، تهدیدات نظامی رژیم صهیونیستی همواره باید در کانون توجه ساختار دفاعی جمهوری اسلامی ایران قرار گیرد؛ زیرا این رژیم می‌تواند بخشی از اهداف امریکا را در مورد ج.ا. ایران محقق کند و بیشتر کارشناسان راهبردی چنین سناریویی را محتمل می‌دانند که رژیم صهیونیستی کاتالیزور مناقشات ایران و امریکا در سطح یک جنگ تمام‌عیار باشد. با این اوصاف، بهتر است راهبرد ج.ا. ایران در چند سطح طراحی و قابلیت اجرایی بیابد.

بحث تهدیدات نظامی علیه ایران توسط آمریکا و اسرائیل همواره از نیمه دوم سال ۲۰۱۱، مطرح بوده است. در این میان، نباید دچار این اشتباه شد که تهدیدات، دسته کم گرفته شود و ناگهان دولت با شرایط غافلگیرانه مواجه گردد و نباید دچار وسواس امنیتی شد و تمام توانمندی‌های جامعه را در جهت رفع تهدیدات احتمالی بسیج کرد. یک بعد هشدارهای ایالات متحده نسبت به اقدام نظامی احتمالی اسرائیل علیه ایران این است که ممکن است این ادعا صحت داشته باشد، اما بعد دیگر آن، این است که ممکن است ایالات متحده از طریق این اعلام هشدارها، اهداف دیگری را دنبال کند. در هر دو صورت باید آماده بود.

منابع:

- بوزان، باری، ویور، الی و پاپ دووید. (۱۳۸۶). چهارچوبی تازه برای تحلیل امنیت. ترجمه علیرضا طیب، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- بوزان، باری، ویور، الی. (۱۳۸۸). مناطق و قدرت‌ها: ساختار امنیت بین‌الملل. ترجمه رحمان قهرمان پور، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- تریف، تری و دیگران. (۱۳۸۳). مطالعات امنیتی نوین. ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- حاجی یوسفی، امیرمحمد. (۱۳۸۲). ایران و رژیم صهیونیستی از همکاری تا منازعه. تهران، دانشگاه امام صادق (ع).
- لی نور، جی مارتین. (۱۳۸۹). چهره جدید امنیت در خاورمیانه. ترجمه قدیر نصری، تهران: انتشارات پژوهشکده راهبردی.
- اینبار، افرایم. (۱۳۹۱). «خیزش‌های عربی و امنیت ملی رژیم صهیونیستی». فصلنامه مطالعات منطقه ای: آمریکا شناسی - رژیم صهیونیستی شناسی، ترجمه محمد سالاری، سال چهاردهم، شماره اول.
- غلامی، طهمورث. (۱۳۹۰). «چرا آمریکا از حمله‌ی ناگهانی اسرائیل به ایران اعلام نگرانی می‌کند؟». مرکز بین‌المللی مطالعات صلح، شماره ۱.
- سروش، علی، اصغریان، زینب. (۱۳۹۰). «بیداری اسلامی و افق‌های پیش روی ایران». فصلنامه پژوهش‌های منطقه ای، سال سوم، شماره ششم.
- قاسمی، محمدعلی. (۱۳۹۰). «پدرسالاری جدید، تأملی بر تعامل دولت و شهروندان در قیام‌های ۲۰۱۱ جهان عرب». فصلنامه مطالعات راهبردی، سال پانزدهم، شماره اول.
- هاشمی، توحید. (۲۱ اسفند ۱۳۹۱). «مصر پس از انقلاب و مسئله فلسطین». فصلنامه ندا. سال پنجم. شماره نوزدهم.
- Efraim, Inbar. (2008). **Israel's National Security: Issues and Challenges since Yom Kippur War**. Routledge Publications.

- Civcik, Zeynep. (December 2004). The Israel security policy: changes and continuities. (**Doctoral dissertation**). Middle East Technical University.
- Efraim Inbar (2012), “The 2011 Arab Uprisings and Israel’s National Security”. **Mideast Security and Policy Studies**, No. 95.
- Eiland, Giora (January 2010), “Israel’s Military Option”, **The Washington Quarterly**, 33(1).
- **Haaretz**, 28/12/2014, “Dagan: Iran Will Become Independent in its Nuclear Program within Months”.
- Shabtai, Shay (August 2010), “Israel’s National Security Concept: New Basic Terms in the Military-Security Sphere”, **Strategic Assessment**. Vol.13 (2).
- Al-Naami, Saleh (July 2011), “Israeli defense spending and the Arab revolts”, **Arab Center for Research and Policy Studies**, Case Analysis, Doha, available at: <http://www.dohainstitute.org>.
- Mikaelian, Shoghig. (2010). “Israeli Security Doctrine between the Thirst for Exceptionalism and Demands for Normalcy”. available at: <http://www.cejiss.org>.
- Toukan, Abdullah. (2009). “Study on a Possible Israeli Strike on Iran’s Nuclear Development Facilities”, accessible at: <http://www.csis.org>.
- http://www.atimes.com/atimes/Middle_East/NI06Ak04.html.
- <http://www.herzliyaconference.org/Eng>.
- <http://www.haaretz.com>